

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه 6۶

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۱۱/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

## ۵- مشتق

۵- ۱۰- خاتمه‌ای پس از خاتمه

۵- ۱۰- ۱- نسبت وصف مشتق با هیئتی که افاده مشتق بکند

بحثی این اواخر شروع شد که فقیه، فهمنده (ولو ممکن است فقیه نباشد؛ در تفسیر در کلام) نباید بین وصف مشتق با چیزی که مفادش مفاد وصف مشتق است، یکی کند. این را دقت کنید و تکرار من را حمل بر وسواس نکنید. ثمره این بحث قهراً این می‌شود که ما اگر در ادله مثلاً احکامی داریم مترتب بر کافر، بر مشرک، بعد در یک دلیلی دیگری یک گروهی کافر قلمداد نشده‌اند؛ ولی مثلاً من الذین کفروا، من الذین اشرکوا قلمداد شده‌اند، نمی‌توانیم پل بزینم از من الذین اشرکوا به مشرک و احکام مشرک را بار کنیم؛ این البته مشکلی که دارد یا بگویید مبعدی که دارد همان تصور عمومی است که این‌ها چه فرقی می‌کنند. چه بگوییم فلان من المشرکین یا بگوییم فلان من الذین اشرکوا؛ ولی تصور عمومی این است، ما نباید تسلیم (به گمان آقای طباطبایی) یک اشتباه بشویم؛ اما اگر دقت کنید ما دیروز یک متمم برای این حرف آوردیم. گفتیم که این سخن قابل تأمل است؛ قابل ملاحظه است؛ ولی مناسبات هم باید توجه بشود؛ مناسبت حکم و موضوع؛ مناسبات عرفیه. ممکن است یک جایی این دو فردی نداشته باشند؛ چه گفته باشد من المشرکین و چه گفته باشد من الذین اشرکوا؛ ولی تحت یک حکمی که می‌رود ممکن است تفاوت بکند؛ مثلاً در ادله حرمت ولایت جائر خوانده‌اید در مکاسب که کسی نباید جزء اعوان ظلمه باشد؛ یعنی اسمش برود در دیوان بنی‌امیه (در روایت بود.) و امام بفرمایند که شما از اعوان ظالم نباشید. بعد منی که در فیضیه بزرگ شده‌ام بگوییم که امام که می‌گویند جزء اعوان ظلمه نباشید؛ قرآن هم که می‌فرماید کسانی که معصیت می‌کنند ظلم می‌کنند؛ حداقل به خودشان یا به تعبیر بعضی‌ها به خدای خودشان؛

پس نباید جزء اعوان این آدم بود که دیروز اشاره کردم. بنابراین باید فقط کسانی که در راس هرم قدرت هستند، باید معصوم باشند تا بشود رفت در دستگاهشان؛ ولی از فیضیه که برویم بیرون، از دارالشفا که برویم بیرون، برویم در میدان ممکن است عرف بگوید وقتی روایت می‌فرماید از اعوان ظلمه نباشید، اولاً ظلمه منظور ظلم سیاسی است؛ ظلم حکومتی است؛ یعنی کسی که در حکومتش، حکمرانی‌اش ظالم است؛ حالا در خانه‌اش چه کار می‌کند، نماز می‌خواند، نمی‌خواهد، اگر خانم است، حجاب را رعایت می‌کند نمی‌کند، این‌ها منظور نیست؛ یعنی اگر عرف این را بفهمد، مناسبات این را درک بکند، اگر این طور باشد این می‌خواهد من اعوان الظلمه باشد یا همان تعبیر فعل باشد. فرقی نمی‌کند. این فرمایش آقای طباطبایی را باید یک مقداری تکمیل کرد. بین وصف اشتقاق با فعل، ما هم ممکن است بگوییم فرق هست؛ اما این مناسبات هم باید دقت بشود. ان‌شاءالله از این کلاس ببرید بیرون که آدم وقتی می‌خواهد ادله را فهم بکند، گاهی نگاه‌های اجتماعی، نگاه‌های سیاسی، نگاه‌های عرفی به ادله کمک می‌کند؛ البته نمی‌خواهم بگویم بی‌حساب و کتاب؛ ولی به‌هرحال در صحنه اجتماع باید مواظب باشد.

یکی از بزرگان نجف، شاگرد محقق عراقی یک سفری به قم دارد. زمان آقای بروجردی است. بزرگان هر شهری وقتی به قم می‌آمدند بعد از حضرت معصومه و زیارت هدفشان آقای بروجردی بود دیگر. خلاصه می‌رود منزل آقای بروجردی. در همین گیر و دار، یکی از بزرگان قم که او را هم من اسم نمی‌آورم که خدمات دینی داشته و با دربار هم مرتبط بوده ایشان با این‌که عبا هم روی دوشش می‌انداخته، ولی ریشش را می‌تراشیده. این می‌آید خدمت آقای بروجردی، کاری داشته، برنامه‌ای داشته. تقریباً قم دست او بوده؛ چون تولیت حضرت را داشته؛ مرحوم سیدابوالفضل تولیت اصلاً در حد وزیر قدرت داشته و کمک علما هم بوده؛ ولی خب ریشش را هم می‌گویند می‌تراشیده. حالا قائل به جواز بوده یا تقلید می‌کرده از کسی که می‌گفته فلان. این آقاشیخ محمدتقی بروجردی می‌بیند یک آقای آمد پیش آقای بروجردی، خیلی احترام کرد و آقای بروجردی هم تحویلش گرفت و کارش را انجام داد و ایشان هم نشسته؛ میهمان است کنار آقای بروجردی. مثلاً وقتی می‌خواهد برود یا همان اول که وارد می‌شود با آن صولت نجفی و آن تعصبات می‌گوید آقا ریشت را نتراش. این‌ها در نهی از منکر می‌گویند باید نهی هم بشود. مثلاً «بهتر است ریشت را نزن» می‌گویند این نهی از منکر نیست. نهی از منکر باید «نکن» در آن باشد تا بشود نهی. نگفته‌اند ارشاد جاهل که. از آن طرف هم امر به معروف است. باید امر باشد؛ «بکن»، «انجام بده». خب این هم برای خودش شخصیتی بوده؛ بارها آمده پیش آقای بروجردی. اگر لازم بود آقای بروجردی می‌گفتند. آقای بروجردی حالا بعد که سیدابوالفضل می‌رود می‌فرمایند که شیخ در مدرسه هستی؛ یعنی خلاصه در جامعه نیستی. اگر می‌خواهی نهی از منکر هم بکنی، این‌طوری شیوه‌اش نیست. اولاً من نشسته‌ام.

خب وقتی یک بزرگ‌تری نشسته، او می‌داند چه کار کند. آقای بروجردی هم که اهل تقیه و این‌ها نبود؛ منتها حکیم بود این مرد. اگر استادان نشسته شاید نهی از منکر شما محلی از اعراب نداشته باشد؛ مگر این که استادان را قبول نداشته باشید. بعد هم حالا یک مسئله‌ای است که حالا مختلف‌فیه است. بعضی‌ها فتوا به جواز می‌دهند؛ بعضی‌ها احتیاط می‌کنند؛ بعضی‌ها تحریم می‌کنند. آن هم به این شکل که خیلی سرخ شد، ناراحت شد و بلند شد رفت. عرض ما این است که باید هر چیزی را در فضای خودش دید؛ ممکن است عام باشد؛ خاص باشد. وقتی مثلاً از رسول خدا نقل می‌شود الملك یقی مع الکفر و لایقی مع الظلم بعضی‌ها می‌گویند سند دارد یا ندارد؛ مثل من عقیده‌ام این است که سند هم نداشته‌باشد، محتوا درست است. ممکن است یک‌جا با کفر ملک باقی بماند؛ کافر عادل. حالا نگوئید کافر چگونه عادل است؟ در حالی که معنای عادل تارک کبیره و انجام واجبات است. معلوم است دیگر یعنی قاسط؛ کسی که قسط می‌ورزد در حکومتش؛ حالا ممکن است کافر باشد؛ مسیحی باشد؛ یهودی باشد؛ و لایقی مع الظلم. یک موقع این حدیث یک جا خوانده شد یکی از اساتید حوزه ناراحت شد. گفت آقا بزرگ‌ترین ظلم همین کفر است. اصلاً در این حدیث تناقض هست. معنایش این است که پس می‌شود کافر بود، ولی ظالم نبود. مگر می‌شود؟ بزرگ‌ترین ظلم کفر است. من چیزی نگفتم آن جلسه؛ ولی این فهم‌ها فهم‌های بسیط است؛ فهم‌های ساده است؛ ولو از اشخاص مرکب. منظور وقتی بحث پادشاهی می‌آید، منظور این که طرف در خانه‌اش چه کار می‌کند نیست. این در حکم‌رانی‌اش چطور است؟ بعد رسول خدا (اگر درست باشد). فرموده‌اند که ممکن است حکم‌رانی با کفر بسازد اگر مردم راضی باشند. بتواند عدالت را اجرا بکند؛ ولی حالا ظالم باشد؛ مردم را تکه تکه کند، ظلم بورزد این ملک باقی نمی‌ماند. یک دفعه صدای مردم در می‌آید دیگر هیچ چیز را هم باقی نمی‌گذارند. می‌خواهم عرض کنم این نکات را باید آدم توجه کند. بله، کسی بخواهد لج‌بازی کند می‌گوید چه قرینه‌ای دارد؟ قرینه‌اش چیست؟ نه‌خیر، ظلم ظلم است دیگر. به هر حال این را توجه کنید.

یک مثال دیگر برای شما بزنم. این حدیث را شنیده‌اید که از رسول خدا نقل می‌کنند. من از کنز العمال متقی نقل می‌کنم. در وسائل هم هست. بین الایمان و الکفر ترک الصلاة. یک دفعه رسول خدا می‌فرمایند تارک الصلاة کافر؛ نه منکر الصلاة؛ کسی که نماز نمی‌خواند؛ ولو قبول هم داشته باشد؛ اما یک دفعه با این عبارت می‌گویند: بین الایمان و الکفر ترک الصلاة؛ یعنی گویا این نماز و ترک نماز لب مرز است که اگر طرف نماز بخواند می‌آید در بخش ایمان؛ اگر ترک کند می‌رود در بخش کفر. این از آثار

بحث این دو سه روز است. آیا می‌توانیم بگوییم این حدیث دارد می‌گوید تارک الصلاة کافر؟ پیامبر از وصف اشتقاقی استفاده نکردند؛ از یک هیأتی استفاده کردند. بین الایمان و الکفر ترک الصلاة. یک وقتی رسول خدا می‌فرمودند: تارک الصلاة کافر. طبق این درس دو سه روز، نمی‌شود این دو را یکی کرد. بله، اگر رسول خدا فرمودند بودند تارک الصلاة کافر و سند هم معتبر بود ما قبول می‌کردیم. می‌گفتیم رسول خدا فرموده‌اند. حواستان یک وقت نگویید که تارک الصلاة کافر بالصلاة. یک وقت ممکن است این سوبسید را بعضی‌ها بدهند. نه دیگر، تارک الصلاة کافر؛ یعنی در زمره کفار به حساب می‌آید. در زمره مسلمانان حساب نمی‌آید؛ قهراً احکام کافر را هم دارد. اگر بمیرد، اگر بخواهد ازدواج کند، هرچه. تارک الصلاة کافر؛ اما وقتی می‌گویند بین ایمان و کفر ترک الصلاة فاصله است؛ اگر ترک کند فوری می‌رود در زمره کفر نمی‌توانیم فتوا بدهیم. یعنی این دو با هم فرق می‌کند. من دیروز هم بعد از درس دوستان سؤال می‌کردند گفتم. حالا برای شما هم عرض کنم که کامل بشود. نمی‌دانم دیده‌اید این فتوا را که بعضی‌ها می‌گویند تارک الصلاة کافر است؟ در رساله‌ها هست؛ همین رساله‌های توضیح المسائل. اگر هم فتوا نباشد، بعضی‌ها احتیاط دارند؛ حالا احتیاط مستحب یا احتیاط واجب؛ اما راجع به صوم ندارند. تارک الصوم ندارند؛ حتی تارک الحج که حکم کافر داشته باشد. در مورد نماز من دیدم بعضی‌ها شبهه می‌کنند، احتیاط می‌کنند، شاید همین روایت و امثال این روایت باعث شده باشد که طبق درس ما امروز و دیروز، این درست نیست. اگر روایت دارید تارک الصلاة کافر ما دست‌ها را می‌بریم بالا و قبول می‌کنیم؛ اما از این هیأت‌های مرکب در نمی‌آید تارک الصلاة کافر. این هم می‌تواند یک مثال باشد برای بحثمان.

نمی‌دانم با من همراه هستید یا نه. ما بعد از این که بحث مشتقمان از آقای آخوند تمام شد، قرار شد دو سه نکته را هم ما بگوییم. ان شاء الله شما ضبط می‌کنید و می‌آید در کتاب‌های آیندگان.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. یکی از دوستان می‌گفتند این بحث مشتق خیلی جدی است. هرجایش دست می‌گذاریم ثمره دارد. چطور بعضی‌ها گفته بودند بحث مشتق از بحث‌های بی‌خاصیت است؟ اتفاقاً در مثال‌هایی که سرلیستی که آقایان زوائد اصول می‌گفتند همین بحث مشتق بود. اول می‌گویند یک: بحث مشتق. البته شاید آن جوان‌ها هم تقصیر ندارند؛ چون می‌بیند ثمره‌اش فلان‌جا ظاهر می‌شود، تعویط تحت شجره ثمره، می‌گویند بحث مشتق چه ثمره‌ای دارد؛ اما وقتی که وارد بشود یک ادیب ثمره آن ظاهر می‌شود. بحث مشتق بیشتر یک بحث ادبی است تا بحث اصولی، بحث فقهی. ما هم بزرگانمان بی‌تعارف ادیب نبودند؛ یعنی اگر بگوییم صاحب‌نظر بودند، ولی متمرکز نبودند و لذا نتوانستند بحث مشتق را پرورش بدهند؛ ولی به فضل خدا با بضاعت مزجاتی که ما از ادبیات داریم

اولین کسی که ملهم ما بود، باعث شد که یک تلنگری به ذهن من بزند و بعد این را در قانون در بیاورم که حالا توضیح می‌دهم صاحب جواهر بود. صاحب جواهر در بحث دیات، در قتل نائم مطلبی گفته است. گاهی نائم آدم می‌کشد. کنار خانم خود خوابیده و در خواب هم لگد می‌اندازد. پایش را می‌برد بالا و یک لگد محکم می‌زند به شکم خانم بی‌چاره. خانم هم حامله است. اسقاط جنین می‌کند و خودش هم مریض می‌شود و می‌میرد. این می‌شود قتل نائم. آقایان دارند که اگر مرضعه بچه را شیر می‌دهد، بغلطد روی بچه و بچه خفه بشود، این در روایات هست؛ در فقه هم هست. این قصاص که نیست؛ اما در بحث دیه معرکه آرا است. بعضی‌ها می‌گویند دیه نیست. بعضی‌ها می‌گویند دیه بر عاقله این شخص خواب است. این غلطیده و بچه را خفه کرده؛ عاقله‌اش آن طرف دنیا باید دیه‌اش را بدهد. بعضی‌ها هم می‌گویند نه باید خودش دیه بدهد که نرط ما همین است. خودش باید بدهد. بحث ما بحث دیه نیست. بحث این است که آیا بر نائم قاتل صادق است یا نه؟ صاحب جواهر می‌فرماید که ممکن است بگوئیم قاتل صادق نیست بر آدم خواب ولو قتل این‌جا صادق است. این هم از آن حرف‌هایی است که خلاف ادبیات رایج است. اگر مصدر صادق است، خب این مصدر فاعل دارد. اگر قتل صادق است، قاتل هم باید باشد. ایشان می‌گویند نه، هم‌چنین کاغذی ما ندادیم که قاتل صادق باشد. قتل صادق است. البته قتل را هم این انجام داده؛ ولی قاتل به این نمی‌گویند؛ ولی اصرار نکنید. نگویید خب چه ثمره‌ای دارد. ممکن است در دیه ثمره نداشته باشد. چه این آقا قاتل باشد چه نباشد، چون قتل انجام شده، دیه را باید بدهد؛ ولی مثلاً در کفاره، اگر گفته شد قاتل کفاره هم باید بدهد، کفاره قتل، اگر روی عنوان قاتل باشد، این قاتل صدق نمی‌کند عرفاً. عبارتی دارد می‌خواهید برایتان بخوانم؟ عبارت صاحب جواهر. ایشان می‌گویند «انما المدار (مدار یعنی معیار در ترتب احکام) علی صدق نسبة الفعل و هو «قَتَلَ» و نحوه (قتلوا، یقتلون) او نسبة المصدر و هو القتل و ان لم تتحقق نسبة القتل كما فی النائم و نحوه.» دیگر بالأخره عبارت جواهر

سختی‌های خودش را دارد. می‌دانید ایشان می‌خواهد یک بابی را باز کند. می‌گوید گاهی وقت‌ها نسبت فعل است که این‌جا وصف اشتقاقی هم هست. اگر گفتیم قتل زید، دیگر نمی‌توانیم بگوییم زید قاتل نیست. اگر گفتیم اکل زید، دیگر نمی‌توانیم بگوییم زید آکل نیست؛ اما ایشان می‌فرماید که بعضی وقت‌ها فعل نسبت نمی‌دهند؛ ولو مصدر را نسبت بدهند؛ بگویند مثلاً قتل انجام شد توسط نائم؛ اما خوب حالا پس نائم قاتل است؟ این وصف اشتقاقی است. می‌گوید نه. اگر دقت کنید این ادامه همان نکته قبل می‌شود که وصف اشتقاقی فرق می‌کند. این درست است، درست نیست چانه‌زنی‌اش را بگذارید در کتاب دیات؛ ولی بالأخره یک فقیه سترگ ادیبی که صاحب جواهر باشد، با کار ادبی که می‌کند، این را گفته‌است.<sup>۱</sup> اگر این‌طور باشد اتفاقاً در نائم بعضی‌ها گفته‌اند چون قاتل صادق نیست، دیه ندارد. این را می‌خواهم بگویم. عرفاً هم به آدم نائم نمی‌گویند ای آدم‌کش؛ آدم کشتی. می‌گوید من آدم نکشتم. این را به من نگویند. شکایت می‌کنم از دست شما در قیامت. صاحب‌جواهر می‌گوید نمی‌خواهد آدم‌کش بگوییم قاتل بگوییم؛ همین‌که نسبت قتل، یعنی همین نسبت مردن بدهیم به شخص، یعنی بگوییم این باعث شد، این سبب شد کفایت می‌کند. آن وقت این اگر بخواهد ثمراتش به‌روز باشد حالا غیر خواب، اگر یک کارفرمایی رعایت مسائل ایمنی را نکرد (که صاحب جواهر نحوه هم دارد). ببینید این مثال خوب است؟ اگر یک کارفرمایی، کسی که کارفرما است یا مثلاً یک پروژه برداشته، این رعایت مسائل امنیتی را نمی‌کند؛ مثلاً دستگاه‌هایش را به‌روز نمی‌کند و بعد یک کارگر یا یک تکنیسینی تلف می‌شود. این‌جا ما به این کارفرما، صاحب‌پروژه ممکن است کسی نگوید قاتل و آدم‌کش؛ ولی اگر ما درگیر لفظ قاتل نباشیم، بگوییم این مردن، به کوتاهی شما نسبت داده می‌شود. شما جرثقیل آوردی؛ ولی مثلاً آن را به روز نکردی؛ معاینه فنی نکردی؛ الان پلیس اگر ماشینی تصادف بکند، اول می‌گوید معاینه فنی‌ات کجا است؟ اگر ماشین معاینه فنی به‌روز نداشته باشد، شما را مقصر حساب می‌کند. این‌ها یک نکاتی دارد. این‌ها را باید فقهیاً حل کنیم و بعد مثل یک قاتل با این آدم برخورد می‌کنند؛ حالا نگویند قاتل عمد. قصاص نه، اما دیه‌اش چه؟ صدها میلیون دیه باید بدهد. اگر بگوییم صدق مشتق ما نمی‌خواهیم، نسبت فعل ... . آقای کارفرما، شما در اثر کوتاهی‌ات در مسائل ایمنی کذا و کذا. مثلاً شرکت گاز، شرکت برق، شرکت آب فرض کنید یک جایی را می‌کند. اگر علامت هشداردهنده آن نهاد مدنی نگذاشته باشد، ما ممکن است بگوییم شرکت گاز قاتل است یا مثلاً آن مهندس طرح قاتل است، اما جواهر

---

می‌گوید نمی‌خواهد قاتل. نسبة المصدر بدهند کافی است. بگویند این مرگ باعث شما بودی. منظور از نسبت هم نه باز وصف اشتقاقی؛ چون اگر وصف اشتقاقی باشد می‌شود قبلی‌اش. همین جمله را اگر کسی بردارد و به پایان‌نامه تبدیل کند موضوع خوبی است. الان در این فرصت دیدید که هی مثال زدم و این‌ها بحث‌های لازم و خوبی است که ما دنبال صدق قاتل نباشیم. لذا مدیرعامل شرکت گاز یا مسئول پروژه ممکن است محکوم به پرداخت دیه بشود، اما محکوم به کفاره نباشد. اگر یک حکمی مترتب بر قاتل است، گفته‌اند قاتل باید شصت روز هم روزه بگیرد، این دیگر شاملش نمی‌شود؛ ولی دیه را باید بدهد. از عجایب است. دیه را از او می‌گیرند می‌گویند تو باعث قتل هستی؛ کفاره را نمی‌خواهد بدهد چون می‌گویند قاتل نیستی. خیلی بحث قشنگی است این جمله اگر روی آن کار بشود یک پایان‌نامه می‌شود.<sup>۱</sup>

یادتان باشد ما یک سال مسائلی را عنوان فلسفه اصول فقه (فلسفه مضاف) مثل تعریف اصول فقه، ساختار اصول فقه، مسائل اصول فقه و همین‌طور ادامه بدهید. یک سال ما بحثی داشتیم تحت عنوان فلسفه اصول فقه و البته در بیست مطلب بیان شد. سال دوم که پارسال بود ما آمدیم در کفایه. در کفایه می‌دانید جناب آقای آخوند سیزده مقدمه دارد؛ هشت مقصد دارد؛ یک دانه هم خاتمه در اجتهاد دو تقلید. بعضی از مقدماتش را در همان فلسفه اصول فقه بحث کرده بودیم. دیگر تکرار نکردیم. بعضی‌هایش را هم خیلی مختصر بیان کردیم و البته بعضی‌هایش را مفصل. پنج‌تایش مفصل بحث شد. آخری‌اش همین جناب مشتق بود. قبلش بحث صحیح و اعم بود. قبلش یک چیز دیگر بود؛ یعنی از سیزده مقدمه کفایه ما بعضی‌اش را بردیم در فلسفه اصول فقه (چون از لحاظ ساختار جایش آن‌جا بود)، بعضی‌هایش را به اختصار اشاره کردیم (حتی یادم است بعضاً یک جلسه، کمتر از یک جلسه، بعضی‌هایش را دو جلسه)، بعضی‌هایش را البته دو مفصل. من انتخاب کردم آن‌هایی که مهم باشد

---

<sup>۱</sup> . یک مقاله من دارم: بایسته‌های مفهوم‌شناسی در نصوص دینی، یعنی در نصوص دینی ما چه بایسته‌هایی را باید رعایت کنیم؟ این‌جا من ده بایسته نوشته‌ام. سال نود و پنج در فصل‌نامه فلسفه دین چاپ شده. من جای شما باشم اولین فرصت این را مطالعه می‌کنم؛ چون بحثی نیست که بگویم در کفایه خواندید، در رسائل خواندید یا این طرف و آن طرف می‌خوانید. بالأخره آدم وقتی می‌خواهد نصوص دینی را مفهوم‌شناسی کند چه‌کار کند؟ که دوتایش همین‌هایی است که الان دو سه روز بحث کردیم. یکی‌اش مثلاً بحثی بود که قبلاً داشتیم: تفاوت مفتاح با فاتح. در مفتاح شأنت کافی است؛ ولی در فاتح شأنت کافی نیست. این‌ها جمع شده. البته به شما بگویم اخیراً یکی از دوستان بزرگوار ما، آقای جعفری ایشان آمد این مقاله را ادامه داد. ایشان گفت که شما در جاهای دیگر هم چیزهای دیگر گفته‌اید. مقاله دومش هم بنا است چاپ بشود. هنوز چاپ نشده، ولی دیگر دارد آماده می‌شود برای چاپ؛ سومی هم دارد. گفت نهضت ادامه دارد. حالا گار ان‌شاءالله یک زمانی چاپ شد و یادم بود برایتان می‌گویم. چون یک بحث‌هایی است که واقعاً نیاز است و کلیدی است و طرفی جایی هم نخوانده‌اید. ممکن است تکه‌تکه‌اش را خوانده‌ایم؛ اما یک‌جا با ده بایسته در مقاله بعدی با ده تا دیگر، در مقاله بعدی با چندتا دیگر نیست. من جای شما باشم این کار را انجام می‌دهم.

پنج تا؛ لذا نه ما دیگر در مقدمات اصول فقه هستیم نه آقای آخوند. از فردا به خواست خداوند بزرگ وارد مقصد اول می شویم. مقصد اول که دیگر نه فلسفه اصول فقه است و نه مقدمه است. دیده‌اید آقای آخوند هشت مقصد در دو جلد ترتیب داده. یک خاتمه هم دارد که اجتهاد و تقلید باشد. اولی اش: المقصد الاول فی الاوامر. بالأخره می‌دانید که فهمنده نص (چون بعد می‌خواهیم بحث‌های شرعی بکنیم، فقها) در ادله با اوامر زیادی مواجه است؛ حالا یا ماده امر یا هیأت امر و لذا از فردا ان شاء الله وارد آن می‌شویم. خوب است که امشب بگذارید برای ماده امر. امر، امرت، یا امر، ان الله یا امرکم، قل امر ربی بالقسط و لذا می‌دانید یک فصلی تحت عنوان ماده امر، یک فصلی که بعداً می‌رسیم تحت عنوان صیغه امر مطرح شده. بحث‌های خوبی است. اصول خالص هم هست. ان شاء الله روزهای آینده ادامه می‌دهیم.

الحمد لله رب العالمین.